

## سرگذشت

در یکی از ماههای سال 1300 شمسی در خیابان شیخ بهایی، کوچه مجلسی، در اصفهان، در خانه ای بزرگ و قدیمی، کودکی متولد شد که پدر و مادر بر سر انتخاب نامش با هم اختلاف نظر داشتند. مادر، منور خانم، نام ژاله را دوست داشت و پدر نام انگلیسی اطل - Ethel را به یادگار از پرستار انگلیسی بیمارستانی در اصفهان.

سرانجام آقاخان سلطانی موفق شد نام "اطل" را در شناسنامه به ثبت برساند و این نام غیر قابل تغییر تا آخرین روزهای حیات بر بالای تخت بیمارستان، بیگانه با صاحب خود، پذیرای دیدارکنندگان بود.

نام "ژاله" به عنوان تخلص برای اولین شعری که در 13 سالگی سروده شده بود به ثبت رسید و از همین نام برای مجموعه شعر "گل‌های خودرو" که در سن 23 سالگی شاعر در تهران به چاپ رسید، استفاده شد. نام برای این شاعر زن ایرانی همواره مسئله برانگیز بود. "اطل - ژاله - سلطانی"، پس از ازدواج و مهاجرت تاخواسته به شوروی سابق به "ژاله بدیع تبریزی"، "ژاله بدیع" و در افغانستان به "ژاله زنده رودی" شناخته شد.

در سال 1325 قبل از مسافرت بی بازگشت در نخستین کنگره شاعران و نویسندگان ایران، به روایتی علی اصغر حکمت و به روایت دیگر ملک الشعرای بهار، او را "ژاله اصفهانی" خواندند که این مورد پسند و تایید خود شاعر بود و همین نام در کتاب "شاعران اصفهان" به ثبت رسید و به قول خودش برای زندگی و مرگ او کافی بود.

کودکی ژاله در شرایط بسیار بخرنج و متضادی سپری شد. منور خانم، مادر ژاله زنی ثروتمند و صاحب نظر بود و مایل بود که ژاله و خواهرش نصرت به تحصیل در مدرسه بپردازند. پدر

ژاله، آقا جان سلطانی اما مخالف تحصیل دختران بود. سرانجام منور خانم موفق شد ژاله و نصرت را در دبستان بهشت آئین اصفهان ثبت نام کند. ژاله کلاس دوم و سوم دبستان را در یکسال تمام کرد و برای آنکه به پدر ثابت کند که دختران لیاقت تحصیل را دارند با تلاش و جدیت فراوان همواره در ردیف اول شاگردان قرار داشت. در ورزش نیز سرآمد بود و بیش از آن در دوست یابی و درک مسایل اجتماعی آن دوران با فخر و خرافات و تضادها.

دوران تحصیل در بهشت آئین به مدیریت مهربان زنی به نام "میس آیدین" که از مادر ایرلندی و پدر ارمنی بود، از بهترین دوران زندگی ژاله بود.

میس آیدین به دانش آموزان بهشت آئین که عمدتاً فرزندان طبقات متوسط و اعیان شهرهای اصفهان، شیراز، کرمان و غیره بودند و برخی در پاتسیون شبانه روزی مدرسه زندگی می کردند، آموزشی شرقی و غربی می داد. با دختران ارتباط عمیق برقرار می کرد، با آنها به پیک نیک می رفت و با هم از بیماران فقیر دیدن می کردند.

دوران یازده سال دبیرستان بهشت آئین به پایان رسید. دختران پراکنده شدند و هر یک به دنبال سرنوشت خود رفتند. ژاله اما نمی توانست در خانه آرام بگیرد معهذا وقتی میس آیدین به او پیشنهاد کرد که در بهشت آئین به کار تدریس بپردازد، آن را رد کرد.

طی این دوران در اصفهان جوانان طبقات متوسط به سوی آموختن آلات موسیقی روی آورده بودند. در خانواده ژاله خواهرش نصرت به نواختن تار روی آورد و سایر اعضای خانواده به ویلن مائولین، ساکسفن، اکاردیون، نی و غیره مشغول شدند. ژاله ویلن را انتخاب کرد و نواختن آن را به خوبی فرا گرفت. ضمناً در همین دوران به همراه دوست و یار دیرینش ملیحه، هفته ای دو بار با درشکه به جلفا می رفت و نزد معلمان فرانسوی - ارمنی به آموختن انواع رقص های فرنگی می پرداخت.

ژاله در دوران تحصیل در بهشت آئین به نوشتن نثر روی آورد که به نمونه هایی از آنها در کتاب خاطراتش "سایه سالها" اشاره کرده است.

خواندن شاهنامه با آهنگ زور خانه ای ، اشعار عشقی و سایر شعرای معاصر، مشاعره با اعضای خانواده اما او را به دنیای شعر نزدیک تر کرد. از نخستین اشعاری که تحت تاثیر شعر عشقی سروده است، چند قطعه در "گل‌های خودرو" منتشر شد:

چه سخت می گذرد آه، زندگانی من

چقدر پر شر و شور است این جوانی من

در ابتدای جوانی فتاده ام به نفس

کجاست موسم پرواز و پرفشانی من؟

از چند نوشتار به جا مانده از دوران جوانی ژاله چنین بر می آید که وی در آغاز دوره نویسندگی دست خوش تضاد شدید درونی حاکی از انتظارها و بلند پروازی خود و واقعیت موجود زندگی خویش بوده است.

هنگامی که ژاله بهشت آیین را ترک کرد ، هم زمان با روی کار آمدن رضا شاه و اصلاحات در سیستم اداری ایران بود.

ژاله آرزو داشت که به تهران برود تا در دانشگاه به تحصیل ادامه دهد اما پول لازم را در اختیار نداشت برای همین هنگامی که به اعلانی در روزنامه برخورد که "بانک ملی تعدادی دختر دیپلمه استخدام می کند" به اتفاق دوستش ملیحه تقاضا دادند و مشغول به کار شدند. ژاله، ملیحه و شهناز اعلامی نخستین گروه دخترانی بودند که در اصفهان به کار اداری پرداختند.

ژاله علاوه بر کار اداری به سرگرمی های دیگر روی آورد که از آن جمله نام نویسی در انستیتوی انگلیسی و شرکت در کلاس شکسپیر خوانی، بازی تنیس، نواختن ویلن و دوچرخه سواری بیرون شهر اصفهان بود.

شعر ژاله نیز به همراه همه این فعالیت ها به تدریج از دایره محدود آشنایان به بیرون رخنه کرد و روزنامه ها گهگاه از او طلب مقاله و یا شعر جدید می کردند. در همین هنگام ژاله یک شعر نوشت به نامه "ایرانی وفا" که افسری موسیقی دان برای آن آهنگ ساخت و توسط دانش آموزان پیشین بهشت آیین به نمایش در آمد. گویا همه روسای ادارات دولتی و ثروتمندان اصفهان برای اجرای این نمایش بهای گزافی بابت بلیط پرداخت کردند. این مصادف با بحبوحه جنگ جهانی دوم بود.

درگذشت منور خانم مادر ژاله ضربه سنگینی بروی و همه خانواده وارد آورد و ژاله تاملتی به عنوان بزرگتر نقش مادر را برای فرزندان کوچک خانواده عهده دار شد.

ژاله در سال 1322 در اصفهان و در انستیتوی زبان با یک افسر نیروی هوایی به نام شمس الدین بدیع آشنا شد و در این هنگام دریافت که هدفی که هر دوی آنها را به هم نزدیک کرده، ایران و آزادی آن است. تصمیم به ازدواج گرفتند. از دواج آنها به سادگی برگزار شد و ژاله همراه همسرش به تهران کوچ کرد.

در تهران در اداره خارجه بانک ملی کار خود را از سر می گیرد اما نوشتن شعر و چاپ آنها در نشریات سرگرمی اصلی اوست. در همین هنگام بانک ملی هزینه چاپ اولین کتاب او یعنی "گل‌های خودرو" را در تیراژ 1000 نسخه متقبل می شود. ژاله در بانک با "عالیه جهانگیر" همسر نیما یوشیج شاعر نوپرداز ایران همکار است و از این طریق با نیما آشنا می شود و نصایح او را در زمینه شعر و شاعری، شناخت شاعر از محیط اطراف و شرایط اجتماعی و مردم، به گوش جان می شنود.

شرایط پس از جنگ و رفتن رضا شاه از ایران باعث به وجود آمدن احزاب و گروه های سیاسی بسیاری در کشور و تظاهرات خیابانی و گردهمایی های سیاسی است. با این همه ژاله در دبیرستان نوربخش نام نویسی می کند تا کلاس دوازده را تمام کند. (بهشت آئین دوره 11 ساله داشت) و در کنکور دانشگاه شرکت جوید.

برای ورود به دانشکده ادبیات استاد فروزان فر از وی امتحان می گیرد و ژاله با خواندن قطعه ای از اشعار خود که مورد علاقه استاد قرار می گیرد، اجازه ورود به دانشکده را کسب می کند.

در سال 1325 اولین کنگره نویسندگان ایران در محل انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی برگزار می گردد.

مستشار الدوله رئیس انجمن آن را افتتاح می کند. ملک الشعرای بهار وزیر فرهنگ و رئیس کنگره، علی اصغر حکمت، پرویز ناتل خانلری، دکتر فاطمه سیاح و احسان طبری، علی اکبر

دهخدا، فروزان فر، صادق هدایت، دکتر شایگان، میلانی، کریم کشاورز، خانم سرور مهکامه محصص هر یک در مقامی در کنگره حضور دارند. علاوه بر آن حدود 80 شاعر و نویسنده و قوام السلطنه و سفیر شوروی در ایران و نماینده انجمن روابط فرهنگی و دو شاعر مشهور روس "الکسی سورکف" و "ورا اینبر" و نیز پروفیسور عارف داداش زاده از آذربایجان شرکت داشتند.

ژاله در این کنگره دو قطعه شعر خواند به نامهای "بنفشه" و "ایران" که مورد توجه حضار قرار گرفت. پس از کنگره، ژاله با محیط فرهنگی و ادبی تهران آشنائی بیشتری پیدا کرد و در همین هنگام نزد پدر شمس که خود مرد ادیب و روشنفکری بود، به یادگیری زبان عربی پرداخت.

این سال ها مصادف با وقایع آذربایجان بود و شمس و گروه دیگری از افسران که به تازگی از زندان در کرمان آزاد شده بودند، روانه آذربایجان شدند.

در اوایل پاییز 1325 شمس از ژاله خواست که هر چه زودتر به تبریز نقل مکان کند تا به تحصیلات در دانشگاه تبریز بپردازد. "ژاله" پس از ورود به تبریز با آشوب و بلوای ناگهانی شهر که ناشی از هجوم ارتش و قوای مرکز و فرار سران فرقه دموکرات بود، مواجه می شود و پس از اقامتی کوتاه به همراه سایر افسران حزب توده و خانواده هایشان راهی آن سوی مرز شدند. این پایان زندگی ژاله در ایران بود.

در آن سوی مرز، هفته ها به ماه ها سرگردانی و نگرانی تبدیل شد و "ژاله" و همسرش به همراه سایر مهاجران دریافتند که راه بازگشت وجود ندارد. در این هنگام از خانه ای به خانه دیگر کوچ داده شدند تا بالاخره به همراه سایرین در جایی اسکان داده شدند. روسای حزب و فرقه دموکرات برای هر فرد پیشنهاد تحصیل و یا کار می دادند که در حقیقت دستور لازم الاجرا بود. مقرر شد که ژاله در دانشگاه آذربایجان ثبت نام کند و به تحصیل بپردازد. روزها و هفته های نخستین به سختی سپری شدند تا آن که با تلاش بی نظیر ژاله موفق شد تا اندازه ای به زبان آذری آشنا شود و پس از آن با پشتکار به یادگیری آن در سطح دانشگاهی بپردازد و بالاخره به اخذ مدرک فوق لیسانس در رشته ادبیات نایل آید. در این دوران سخت مهاجرت و جابجایی و

تحصیل، شعر ژاله همواره گذرگاه خروج او از ناامیدی و دل‌تنگی ناشی از دوری از وطن و خانواده بود. "ژاله" نه تنها طی 9 سال اقامت در آذربایجان به تحصیل ادامه داد، بلکه دارای فرزندی شد که او را بی‌ژن نامید. او در همه این سال‌ها شعر گفت و "سیمای شیرین در داستان خسرو و شیرین نظامی گنجوی" را موضوع رساله خود انتخاب کرد. بالاتر از این، ژاله به پیشنهاد دانشگاه اقدام به ترجمه هزاران بیت از اشعار شاعران متقدم و معاصر آذری به زبان فارسی و در قالب اشعاری زیبا کرد که مجموعه آن در حال چاپ است.

ژاله همواره در تلاش و تکاپو بود و از سخت‌ترین شرایط زندگی خویش با تکیه بر شعر خود یا روحیه شاعرانه و مبارزه جویانه عبور می‌کرد. در سال 1328، هنگامی که بیژن به دنیا آمد، ژاله شعری برای فرزندش سرود بنام "مادران صلح می‌خواهند". این شعر توسط یکی از مهاجران ایرانی به تاجیکستان راه یافت و به نظر صدرالدین عینی، بنیان‌گذار ادبیات معاصر تاجیک رسید و وی طی تلگرافی برای ژاله، از او دعوت کرد که به آن سرزمین سفر کند. در آنجا بود که ژاله پس از سال‌ها موفق شد با زبان مادری صحبت کند و شعر بخواند و مورد استقبال و تشویق قرار گیرد. پس از آن بود که ژاله با آن که به تازگی فرزند دوم خود، مهرداد را دنیا آورده بود، تصمیم گرفت به مسکو برود و در آن شهر اقامت گزیند. رضایت همسر و اجازه مقامات محلی کسب شد و او بیژن را به مدرسه شبانه‌روزی سپرد و به همراه مهرداد سوار بر هواپیما راهی سرزمین ناشناخته دیگری شد.

پشتکار "ژاله" در همه مراحل سخت او را بر آن می‌داشت که موانع را از سر راه بردارد. و هم این بود که او با داشتن فرزندی خردسال توانست در دانشگاه مسکو ثبت نام کند، بار دیگر به فراگیری زبان جدید روسی پردازد و به مدت 4 سال به تنهایی به تحصیل خود ادامه دهد تا بالاخره همسر و فرزند دیگرش نیز به او بپیوندند و در شرایط سخت بعد از جنگ روسیه تحصیلات خود را در مرحله دکترا به پایان رساند، شغل مناسبی بیابند و پس از سالها از زندگی نسبتاً ثابتی برخوردار شوند. در تمامی این سال‌ها اما روحیه مبارزه جویانه ژاله، امید به بهتر زیستن و شعر او که دیگر از دایره بسته خارج شده و به مطبوعات و رسانه‌های شوروی آن زمان راه یافته بود، این زن ایرانی را نماینده و سفیر فرهنگی و سیمای ایرانی مبدل کرد.

رساله دکترای ژاله در مورد شاعر بزرگ ایران، ملک الشعرای بهار بود که اول به فارسی و سپس به روسی نوشته شد. ژاله به کار در انستیتوی ماکسیم گورکی مشغول شد، با شاعران و نویسندگان بسیاری که در آن کشور می زیستند، آشنا شد و در سفرهای انواری به جمهوری های شوروی به ویژه تاجیکستان، ارتباط عمیقی با مردم فارسی زبان برقرار کرد.

"ژاله" در سال 1965 به عضویت اتحادیه نویسندگان سراسری شوروی در آمد که این مسئله با توجه به اینکه ژاله تابعیت آن کشور را نپذیرفته بود، از موارد استثنایی بود. کار تحقیقی ادبی در انستیتوی ادبیات جهانی فرهنگستان علوم شوروی به ویژه جریان شعر نو از مسابلی بود که ژاله در گیر آن بود و رساله "شعر نو چیست؟" را به فارسی و روسی منتشر کرد که بخشی از آن در یکی از مجلات معتبر روسی انتشار یافت. مقالات و اشعار ژاله در روزنامه ها و مجله "شرق سرخ" تاجیکستان نیز به چاپ رسید و چندین مجموعه اشعار ژاله به زبان های ملل شوروی منتشر شد. به ویژه مجله هفتگی "اگانیود" یا تیراژ سه میلیون خواننده، اشعار او را به چاپ می رساند. در دهه 1960، ژاله با شخصیت های مختلف ادبی ایرانی نیز آشنا شد که از آن جمله پورداوود، محمد معین، نائل خانلری، عبدالحسین نوشین، ابوالقاسم لاهوتی، دکتر صورتگر و بسیاری افراد دیگر که همگی در غنی سازی شعر ژاله تاثیر بسیار داشتند.

دهه 1970 سرشار از روی دادهای مهم سیاسی و اجتماعی بود که با آن که ژاله دور از ایران به سر می برد، معهدا از تاثیر آن دور نماند. در اوایل دهه 70 جمعیت پناهندگان سیاسی مقیم شوروی به ریاست نصرت اله جهانشاه لو تشکیل شد که بازگشت ابرومندانه ایرانیان مهاجر به ایران ماده اول بیانیه بود. در نشست های این جمعیت تصمیم بر این شد که ژاله مسئولیت جمعیت پناهندگان ایرانی مقیم مسکو را به عهده بگیرد. ژاله پس از مدتی کار در این انجمن به علت اختلاف سلیقه با رهبران آن از آن استعفا داد و به کار شاعری خود بازگشت.

رویدادهای سیاسی و اجتماعی ایران و وقوع انقلاب ژاله و همسرش را مصمم به بازگشت به ایران کرد و بالاخره پس از 32 سال دوری در سپتامبر 1980 روانه ایران شدند. ورود به

فرودگاه مهرآباد و دیدن اقوام و آشنایان از جمله حوادثی است که "ژاله" را سخت تحت تاثیر قرار داد و این شعر را در وصف همان لحظات سرود.

خوشا روزگاری که ما بار دیگر

ببینیم شادی کنان همدگر را

بخندیم و با ریزش اشکها مان

بشویم با گریه گرد سفر را

"ژاله" بیش از یک سال و اندی در ایران نماند. سالها دوری، تغییر شرایط، حوادث سیاسی و اجتماعی و وقوع جنگ همگنی باعث شد که در یابد که این وطن، آن وطن نیست که سالها در خاطر داشت و برای آن می نوشت و شعر می سرود و می گریست. در ایران با وجود دیدار با شاعران و نویسندگان معاصر و شرکت در شورای نویسندگان ایران و چاپ اشعارش چه به صورت کتاب و یا در نشریات، بالاخره به این نتیجه رسید که نمی تواند شرایط سخت آن را تحمل کند و بعلاوه دوری از فرزندانش، او را به سختی آزار می داد. از این رو در فوریه 1982 بار دیگر عزم سفر کرد و ایران را به سوی انگلستان ترک کرد.

ژاله در لندن، جایی که فرزندش مهرداد از چند سال قبل به تحصیل مشغول بود، اقامت گزید و تا آخرین روزهای حیات در همین شهر زندگی کرد.

زندگی ژاله در لندن با ثبات نسبی ادامه یافت. در این شهر بود که ژاله بیشترین آثار خود را منتشر کرد. در دهها نشست هنری در کشورهای اروپایی و امریکا شرکت کرد و خانه اش به مرکز نقل هنر و شعر و گفتگو و رفت و آمد شاعران و شعر دوستان مبدل شد. ژاله به تعلیم و راهنمایی شاعران جوان پرداخت، به جمع آوری آثار پراکنده خود کوشید، کتاب سایه سالها، خاطرات خود را به رشته تحریر در آورد و از طرف بنیاد پژوهشهای زنان در کنفرانس سالانه آن که در لندن برگزار شد، به عنوان زن برجسته سال انتخاب شد.

ژاله ارتباط منظم خود را با اهل قلم و نشریات مختلف برقرار کرد و با حمایت بی دریغ از طریق ارسال اشعار و پاسخ به مسائل مختلف در ارتقای بسیاری از این نشریات سهم شد.



باری همسر ژاله به مدت طولانی و فوت ایشان ایشان ضربه سختی بر روح و جسم ژاله زد کرد که با روحیه امیدوار و شاد و رزمنده ژاله تا آخرین روزها در تضاد باقی ماند. ژاله یی‌دوار و خندان و شاعر، بارها از روند درد و رنج همسر خود و خلاء وجود او در خلوت به کاپیت می نشست و در این مواقع خود را با نوشتن قصه ای، گوش دادن به سمفونی و یا تماشای بیعت تسلی می داد.

بندی نپایید که ژاله خود نیز به بیماری جانکاه سرطان مبتلا شد اما سعی فراوان کرد تا با قدرت عشق آفرین و امیدوار خود بین ژاله شاعر و ژاله بیمار سدی ایجاد کند که کمتر کسی، حتی رزنداننش پس از مدتها از آن عبور کردند.

وقتی ژاله راهی بیمارستان شد بیماری او سابقه ای حداقل چهار ساله داشت. اما او چنان رفتار کرده بود که هیچ کس بویی نبرد و در این کار بسیار موفق بود. فقط در یکسال آخر که پیشرفت بیماری از حد گذشته بود ژاله کمتر دعوتی را می پذیرفت و خیلی از آنها را رد می کرد. ضعف ظاهری و کاهش وزن مفرط او برای همه، بی آن که بدانند چه درد جانکاهی دارد جسم و جان ژاله جان را تحلیل می برد، سوال برانگیز بود. او عزمی راسخ و قدرتی شگرف داشت که درد و سایه مرگ را از سیمای خویش براند و با همان لبخند و با همان چشمان پر امید سلام ها را جواب گوید.

ژاله همیشه دوست داشت که بسیار آراسته باشد. زلف های به دقت آرایش شده، لباسی با رنگ های کاملا هماهنگ و زنده، چشمان بشدت هشیار و گوش هایی گوش به زنگ با حافظه ای شگرف نشانه های خاص ژاله در هر جمع و هر محفل بود. در طول سال های طولانی زندگی هیچ کس خفته یا آشفته ندید ژاله را. در روزهایی که در نقاهت خانه، زمانی که دیگر خوب می دانست تا پایان عمر نیم قدمی پیش نیست، هراس او واقعا از مرگ نبود. ترس او از این بود که مبادا تصویر نیگری از ژاله بر مردمک چشمهای مردمان نقش بندد. در حالیکه درد بند بند گوشت و پوست و استخوانش را در تسخیر داشت، نگران آن بود که مبادا گیسوانش به رنگ دیگر درآید و سیمای همیشگی ژاله در چشم پاران، آن صور که او نمی خواست، جلوه گر شود.

کمتر گاهی بود که در خانه ژاله میز میهمانی به دقت آراسته و اطاق از نقش زیبای گل های تازه بی نصیب مانده باشد. در تمام سال های سوت و کور غربت کمتر شبی بود که مجلس ژاله خاموش بوده باشد.

بیش از دو ماه آخر را ژاله در مراقبت خانه جنب بیمارستان سنت چارلز سر کرد. علیرغم میل ژاله، شمار پر شمار دوستان و دوستان ژاله، که فضای دیدارهای دلنشین با او در خانه را از دست داده و از غیبت طولانی ژاله نگران شده بودند به تدریج یکی یکی و یا گروه گروه، و هر یک چندین و چند بار، به دیدار او می شتافتند. کمتر ساعتی بود که کسی از راه نرسد. هنوز چند روز نگذشته بود که اطاق باز از گل های تازه و کارت های فرستاده شده از راه های نور و نزدیک سرشار شد. آلبوم های عکس، که به هست بیژن به آن جا آورده شده بود، همراه با کتاب های شعر ژاله و مرور خاطرات و خواندن و بازخواندن شعرهای او فضای تلخ و گرفته ی مراقبت خانه را روحی دیگر می بخشید. در همین روزها بود که شعرهای آخرین مجموعه شعرش گزیده شد. در همین روزها بود که انبوه عکس های یادگار همه در جای خاص خود در آلبوم های مخصوص جا داده شد. و همه این ها مروری بود بر زندگی سراسر تلاش و پر کار و پر بار او.

در آن روزها و دیدارها همه صحبت ها از شعر، خاطرات، تلخ و شیرین زندگی و آینده بود. ژاله باز امید به زندگی راه معنای زیبایی و عشق راه ارزش پایداری و ایستادگی راه، چه با زبان شعر، چه در بار هر نگاه، و چه در جان هر لبخند در جان هم نشینان می نشاند.

اما در آخرین روز حیات ژاله دیگر فقط شنونده بود. فضای پیرامون او فضایی بود آرام و سملو از مهر به او. آن روز هر کس که از در وارد می شد آن می فهمید که این آخرین دیدار است. اما ژاله با آرامشی سنگین آرام آرام آرام، اما به سختی، هنوز نفس می کشید. نه صدای ضجه ای، و نه صدای هق هق اشک ها.

فرزندان ژاله، بیژن و مهرداد و دوستانش او را همچون نگین انگشتری در میان گرفته بودند. نسقان او را نوازش می کردند و اشعار ژاله که طی سالیان زندگی اش سروده شده بود، خوانده می شد. طنین این گهردانه ها از شعر ژاله و کلمات پر از مهر دیگران بود که بر زبان ها زمزمه می شد. فضا آکنده از عطر گل ها، در آمیخته با آهنگ اشعارش بود و او تا آخرین لحظه با شعر بود. او با شعر خفت. وقتی صدای واژه امید در فضای اطاق پیچید لبخندی نازنین بر لب هایش ابدی شد.